

شرایط و ضرورت‌های تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ

نویسنده: سرتیپ پاسدار غلامعلی رشید*

چکیده

این مقاله به بحث و بررسی پیرامون نحوه تولد، رشد و تثبیت و گسترش سپاه به عنوان یک نیروی انقلابی در دوران بحران می‌پردازد. دو مرحله اساسی در مورد تولد سپاه و تأثیرات هر یک از مراحل دوگانه را شرح می‌دهد. در مرحله نخست به تحولات سال اول جنگ و نقشی که سپاه در این دوران ایفا کرده پرداخته و مسائلی که در این سال در بوجود آمدن سپاه موثر بوده است را نیز مورد بحث قرار می‌دهد. در مرحله بعد به رشد و تثبیت سپاه در سال دوم جنگ پرداخته و سپاه را یک نیروی نظامی عنوان کرده که سه نیروی زمینی، هوایی و دریایی را در سال دوم جنگ داشته است و در همین سال تحولات و عملیاتی که سپاه انجام داده را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.



مقدمه

ورود سپاه در عرصه جنگ و سپس رشد و تکامل سازمان آن در این روند، تغییر ماهیت و شاکله سپاه را در پی داشت. به همین دلیل، بازبینی و دریافت روشن از «تأثیر جنگ در ایجاد تحول در ساختار و سازمان رزم سپاه و متقابلاً نقش سپاه در ایجاد تحول در جنگ» می‌تواند بخشی از مسائل اساسی جنگ و سپاه را توضیح دهد.

تهاجم نظامی عراق در چارچوب سیاستها و منافع آمریکا، نظام انقلابی تازه تأسیس ایران را در برابر یک چالش بنیادین قرارداد که تداوم حیات آن لزوماً مشروط به پاسخ مناسب و رفع آثار ناشی از این تجاوز بود. پیشروی عراق در مناطق مرزی و محاصره و اشغال برخی از شهرها، بمنزله خلاء موجود برای پاسخ به تجاوز عراق بود، بنابراین تحت شرایط

* سردار رشید یکی از فرماندهان عالی در طول دفاع مقدس، اولین فرمانده نیروی زمینی سپاه، صاحب نظر و تحلیلگر

جنگ و مسئول فعلی معاونت اطلاعات و عملیات ستاد کل نیروهای مسلح می‌باشد.

جدید سپاه به عنوان یک نیروی انقلابی که بر اساس تصویر بنیانگذاران آن بیشتر، رسالت فرهنگی، سیاسی و امنیتی بر ای خود قائل بود در بر ابریک آزمون سخت و دشوار قرار گرفت. سازمان سپاه در این مرحله متناسب با مأموریت آن که بیشتر درون شهری بود، در نتیجه، هیچگونه تناسبی با شرایط جدید نداشت. در عین حال، ضرورت رویارویی با دشمن متجاوز در یک بسیج همه جانبه، سبب گردید مقاومت بیشتری در شهرها متناسب با سازمان سپاه و درک انقلابی این نیرو از ماهیت تجاوز عراق و آثار بر خواسته از آن، سامان دهی شود. این رخدادها سبب گردید سپاه در عرصه نبرد و با مقاومت در برابر متجاوزین متولد شود.

با فرونشستن التهاب ناشی از تجاوز و پیشروی نیروهای دشمن، و فراهم شدن فرصت لازم برای عقب راندن دشمن، بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا با اتکاء بر نیروهای کلاسیک و سنتی و با حذف نیروهای انقلابی سپاه، برای پاسخ به درخواست عمومی مردم برای بیرون راندن متجاوزین، سلسله اقداماتی را با هدف آزادسازی مناطق اشغالی طرحریزی و اجر کرد. بنی صدر، به موازات این اقدامات، چون ارتقاء موقعیت سیاسی خود را متأثر از فائق آمدن بر معضل جنگ و کسب پیروزی نظامی می دانست، در نتیجه، دامنه منازعات سیاسی را که با تهاجم دشمن التهاب آن به طور نیرسایر

نیروها و جریانات از عرصه جنگ، مقدمات لازم را برای کسب قدرت سیاسی فراهم نماید. در پی ناکامی بنی صدر برای آزادسازی مناطق اشغالی در چهار ماه اول جنگ و به موازات پیدایش بن بست نظامی در جنگ و تبدیل امیدها به یأس، بحران سیاسی نیز از سوی بنی صدر با غائله ۱۴ اسفند سال ۵۹ در دانشگاه تهران بالا گرفت. پیدایش شرایط جدید، می توانست کشور را در آستانه فرو رفتن در گرداب عمیق (جنگ خارجی - جنگ داخلی) قرار دهد که نتیجه این، فرایند فروپاشی نظام حاکم بر کشور بود.

سپاه در چهار ماه اول جنگ با وجود نقشی که در مقاومت داشت و طرحهای نظامی که مورد

بغض و کینه لیبرالها قرار داشت، ضمن اینکه گرایش حاکم بر شورای عالی و فرماندهی سپاه نیز بگونه ای بود که هنوز مسائل جنگ را خارج از حوزه مسئولیتی و مأموریتی این نیرو ارزیابی کرده و مشارکت در جنگ را بیشتر بر عهده بخش عملیات سپاه می دانستند.

**تشکیل ستاد عملیات جنوب بمنزله هویت‌یابی سازمان نظامی سپاه
شکل‌گیری و اندیشه‌های دفاعی در این نهاد انقلابی بود، به موازات قطع
امید از بنی‌صدر و نیروهای کلاسیک، شیوه‌های جدید برای تهاجم به دشمن
که بر پایه توانمندی نیروهای خودی بود با اجرای عملیات محدود مورد
توجه قرار گرفت.**

سپاه در مرحله جدید برای فائق آمدن بر مشکلات جنگ و انقلاب در عرصه نبرد و در داخل کشور به تلاش‌های اساسی و عمیق نیاز داشت. ضرورت شکستن بن‌بست نظامی جنگ به تشکیل و افزایش تحرک «ستاد عملیات جنوب» مستقر در گلف (معروف به پایگاه منتظران شهادت) واقع در غرب اهواز، با ایجاد ترکیب جدید، شامل فرماندهان سپاهی و بسیجی مستقر در محورهای نظامی جنوب منجر شد، به سخن دیگر، تشکیل ستاد عملیات جنوب بمنزله هویت‌یابی سازمان نظامی سپاه شکل‌گیری و اندیشه‌های دفاعی در این نهاد انقلابی بود، به موازات قطع امید از بنی‌صدر و نیروهای کلاسیک، شیوه‌های جدید برای تهاجم به دشمن که بر پایه توانمندی نیروهای خودی بود با اجرای عملیات محدود مورد توجه قرار گرفت. در عین حال، همچنان بین تأمین نیازمندی سپاه برای انجام عملیات، با درک و باوری که نسبت به توانایی سپاه در رأس سپاه و کشور وجود داشت و همچنین امکانات و منابع موجود در کشور و بسیج آن برای پشتیبانی از سپاه، شکاف دیده می‌شد که تنها با تغییر شرایط و تحول در صحنه سیاسی - نظامی کشور امکان برطرف کردن آن فراهم می‌گردید.

اجرای عملیات محدود در چهار ماهه دوم جنگ، منشاء تحولات جدیدی شد. بدین ترتیب که سپاه با استعداد ۳۰ تا ۳۵ گردان از مریوان تا آبادان کم‌کم سلسله عملیات‌های محدود را در محورهای مختلف طرح‌ریزی و اجراء کرد که بر پایه اندیشه و طرح‌های جدید نظامی، سازمان نظامی مناسب و تجهیزات سبک بود. موفقیت این عملیات‌ها با گرفتن اسیر از دشمن و پیشروی و انهدام امکانات و نیروی انسانی دشمن، تدریجاً باورها را نسبت به سپاه و همچنین امکان شکستن بن‌بست جنگ را تغییر داد. در این روند، سپاه کم‌کم از سازمان نسبتاً مناسبی برای اجرای اینگونه عملیات‌ها با تکیه بر تجهیزات موجود در سازمان سپاه برخوردار شد. در برابر آن، «اعتماد به نفس» در سپاه بر جسارت سپاه برای گسترش دامنه تحرکات

نظامی اش افزود بگونه‌ای که در آستانه او جگیری بحران سیاسی و تبدیل آن به منازعه نظامی در خرداد سال ۶۰، سپاه عملیات فرماندهی کل قوا را در محور دارخوین، همزمان با حذف بنی صدر از فرماندهی کل قوا، به اجراء گذاشت. حمله به تی ۸ مکانیزه از لشکر ۳ زرهی عراق و ۲/۵ کیلومتر پیشروی و تثبیت منطقه آزاد شده به همراه ۲۵۰ اسیر گرفته شده، یک پدیده شگفتی ساز بود که در آن شرایط سیاسی و نظامی دشوار به نمایش گذارده شد.

پیدایش شرایط جدید در صحنه نبرد، فرماندهی و شورای عالی سپاه را که بیشتر درگیر منازعات نظامی برای رویارویی با منافقین و لیبرالها در داخل کشور بود، تحت تأثیر قرار داد. در نتیجه به موازات غلبه سپاه بر منازعه سیاسی - نظامی در داخل و برخورداری از توانایی اجرای عملیات نظامی محدود، شرایط برای جذب و سازماندهی نیروهای مردمی در درون سازمان سپاه فراهم آمد. عملیات ثامن الائمه و شکستن محاصره آبادان ضمن اینکه آخرین عملیات در سلسله تحرکات نظامی جدید بود، در عین حال، به سبب نتایج آن یک نقطه آغاز برای شکل گیری جدید سپاه و ارتش و طرح ریزی استراتژی آزادسازی مناطق اشغالی تحت عنوان طرحهای ۱۲ گانه کربلا شد.

ارتقاء سازمان سپاه از گردان در عملیات دارخوین به تیپ در عملیات ثامن الائمه و سپس رشد و گسترش تفکر نظامی سپاه از عملیات محدود به عملیات گسترده پس از شکستن محاصره آبادان به جهش در سازمان و تفکر نظامی سپاه، منجر شد، بگونه‌ای که سپاه در ۹ ماه سازمان نظامی خود را با تشکیل ۱۲ گردان در عملیات ثامن الائمه گسترش داد و در عملیات پیچیده بیت المقدس که یک عملیات آبی - خاکی بود، توانائی فرماندهی سپاه را برای بکارگیری بیش از ۱۲۰ گردان نیرو در سازمان تیپ و تشکیل قرارگاه لشکری، به نمایش گذاشت. غنائم بدست آمده در این مرحله و خرید تجهیزات سبک برای سپاه، معضل تجهیزات را بطور موقت برای سپاه حل کرد. در عین حال، اجرای عملیات مشترک با ارتش و استفاده از امکانات تـسـو پـخـانـه و زرهی و پشتیبانی هوایی و

**در هر صورت نقش تعیین کننده سپاه در آزادسازی مناطق اشغالی
و گسترش سازمان آن نتیجه «رشد» و بمنزله «تثبیت» موقعیت تعیین کننده سپاه
در جنگ بود.**

هلی کوپتری ارتش مانع از آشکار شدن کاستیها و نیازمندیهای سپاه به اینگونه امکانات بود. در هر صورت نقش تعیین کننده سپاه در آزادسازی مناطق اشغالی

شرایط و ضرورت‌های تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ _____ ۵

و گسترش سازمان آن نتیجه «رشد» و بمنزله «تثبیت» موقعیت تعیین کننده سپاه در جنگ بود. فتح خرمشهر و ورود به داخل خاک عراق به همان میزان که ماهیت جنگ را تغییر داد، نقش و تأثیر غیرقابل انکاری، بر روند تحولات سیاسی- نظامی جنگ و در نتیجه گسترش سازمان سپاه و اندیشه‌های نظامی آن با برخورداری از تجهیزات و ابزار نسبتاً مناسب بر جای نهاد. ناکامی در عملیات رمضان بمنزله عدم تطابق استراتژی جنگ با ضرورت‌ها، مرحله جدیدی تلقی می‌شد و به موازات پیدایش نگرش جدید سیاسی نسبت به نحوه تداوم جنگ، در مورد طرح‌ریزی نظامی و فرماندهی جنگ نیز مناقشات تازه‌ای در گرفت و دورویکرد کاملاً متفاوت از سوی سپاه و ارتش ارائه شد. حال آنکه متقابلاً سپاه نیز به مرحله‌ای از رشد و تکامل رسیده بود که راه‌حلهای جدید نظامی را در عرصه نبرد و برای فرماندهی صحنه جستجو میکرد که با معیارها و شاخصه تفکر کلاسیک و سنتی تطابق نداشت. گسترش سازمان سپاه با تشکیل لشکر و قرارگاه سپاه و فراخوانی نیروهای کادر سپاه و سازماندهی آنها در درون سازمان رزم و تأکید بر دوری جستن از غرور، بخش دیگری از رویکرد جدید سپاه بود که در عمل، تحول چشمگیری را در صحنه جنگ بوجود آورد. در این روند سرانجام با تغییر زمین منطقه نبرد، با انتخاب منطقه هور و اجرای عملیات خیبر و سپس عملیات بدر در سالهای ۶۲ و ۶۳ استراتژی عملیاتی جدیدی از سوی سپاه اتخاذ شد، لیکن چون بین خلاقیت و ابتکارات سپاه با توانائی نظامی این نیرو که بر خاسته از امکانات پشتیبانی مملکت بود شکاف وجود داشت لذا پیروزی قطعی حاصل نشد.

در پایان سال ۶۳، پس از تصمیم قطعی از سوی فرمانده عالی جنگ، مبنی بر اجرای عملیات جداگانه میان سپاه و ارتش در مناطق مختلف و سپس ابلاغ حکم تشکیل سه نیرو از سوی امام راحل در ۲۶ شهریور سال ۶۴، مرحله تازه‌ای از حیات سیاسی- نظامی سپاه بعنوان پاسخ به شرائط و دشواریهای حاکم به جنگ آغاز شد، در همین روند انتخاب منطقه فاو و اجرای عملیات مستقل از سوی سپاه در این منطقه که به پیروزی و فتح فاو منجر شد، روند تحولات سیاسی- نظامی جنگ نیز تغییر کرد.

تغییر توازن سیاسی- نظامی به سود ایران پس از فتح فاو، نقش اساسی و سرنوشت‌سازی برای سپاه و جنگ داشت. توانایی سپاه در مرحله «گسترش» سبب گردید سپاه افزون بر تصرف و تثبیت فاو و ضمن پاسخگویی به استراتژی دفاع متحرک و شتافتن به کمک ارتش و

اجرای عملیاتهای کربلای ۱ و ۲ و ۳، اجرای دو عملیات گسترده کربلای ۴ و ۵، موقعیت برتر سیاسی - نظامی ایران را با پیشروی در منطقه شرق بصره و با درهم کوبیدن قویترین استحکامات و دیواره‌های دفاعی دشمن، تثبیت نماید.

به میزان افزایش برتری ایران که متأثر از عملیاتهای پیروز سپاه بود، فشارهای سیاسی - نظامی اقتصادی دشمن نیز افزایش می‌یافت، بگونه‌ای که در سال ۶۵ و ۶۶ به موازات تهاجمات نظامی، منابع اقتصادی ایران، شهرها و مراکز نفتی این کشور مورد تهاجم قرار گرفت. درگیری با آمریکا در خلیج فارس توسط سپاه نیز بخش دیگری از تحولات جنگ بود که روی داد. شرایط پایانی جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی ایران بدین مفهوم بود که میان توانایی سپاه بعنوان نوک پیکان جنگ با گسترش دامنه فشارهای سیاسی - نظامی تناسب وجود نداشت.

مطلب مورد بحث ما بررسی نحوه تولد، رشد و تثبیت و گسترش سپاه به عنوان یک نیروی انقلابی است که در درون بحران متولد شده است. در واقع، ماهیت سپاه در این مسیر با ورود به جنگ و تکامل در جنگ، تغییرات کلی نموده است.

در این بررسی به سه نکته اساسی در مورد سپاه، بطور مرتب باید اشاره کرد بدین معنا که اول در هر مرحله‌ای از جنگ، نیروی انسانی سپاه اعم از کادر و سازمان تا چه میزان رشد داشته است. دوم بازار و تجهیزات سپاه چگونه بوده است؟ سوم، اندیشه‌های دفاعی سپاه، چه مسیری از تحول و تکامل را طی کرده است. با توجه به این سه مشخصه باید تلاش کرد تا در شرایط گذشته قرار گرفت تا بتوان آن شرایط سخت و دشوار را ترسیم نمود.

بررسی تحولات سال اول جنگ و نقش سپاه

در چهار ماه اول آغاز جنگ، یعنی مهر، آبان، آذر و دی ماه سال ۵۹، بویژه در یکی دو هفته اول که تهاجم عراق شروع شد، سپاه در رویارویی با ارتش عراق، به ارتش امیدوار بود. این نکته را باید از این جهت طرح نمود که بنیانگذاران سپاه این نیرو را برای جنگ منظم تشکیل نداده بودند و بیشتر در ذهن اعضای شورای عالی انقلاب و برادران بنیانگذار سپاه ایجاد سازمانی بود که بتواند با تهدیدات داخلی مقابله کند و به هیچ روی، هدف از ایجاد آن رویارویی در یک جنگ بزرگ مانند جنگ با عراق نبود. جنگی که در آن آرایش نظامی، توپ، تانک و لشکر، و مقابله با یک ارتش منظم مثل ارتش عراق متصور باشد. در ابتدای امر، در ذهن بنیانگذاران سپاه این بود که سازمانی با ۱۰ الی ۱۵ هزار نفر مسلح، متعهد و مخلص که

حافظ مرکزیت انقلاب در تهران باشند، برای مقابله با هرگونه کودتا یا حادثه و یا اقدام نظامی از سوی گروه‌هایی، که مسلح بودند و قصد محاربه با نظام را داشتند مثل منافقین و چریک‌های فدایی، ایجاد کنند و همین طور در شهرها بتوان امنیت داخلی را تأمین کرد، بعدها که حوادث گنبد و کردستان روی داد شکلی از نوع جنگ‌های نامنظم هم در ذهن ایشان ترسیم شد و گمان می‌شد که تازه در آن هنگام به کمک ارتش باید رفت و اصلاً "تصور بر این نبود که سپاه محور اصلی باشد. برای فرو نشاندن غائله کردستان فرض بر این بود که ارتش وارد می‌شود و سپاه بصورت جنگ نامنظم به آن کمک می‌کند. که البته پس از چندی، در عمل، محور اصلی مقابله با ضد انقلاب در کردستان سپاه شد. هنگامی که جنگ آغاز شد با تفکری که سپاه بر اساس آن بوجود آمده بود که بناچار باید در آن شرایط آمار نیروی انسانی‌اش را نیز محاسبه کرد که حداکثر حدود ۳۰ هزار نفر نیز بیشتر نبود، طرح ورود سپاه در هیچ جنگ منظمی در ذهن نمی‌گنجید و طبیعی بود که سپاه آمادگی نداشت به عنوان یک ارتش منظم و کلاسیک وارد میدان جنگ شود از سوی دیگر، سپاه استعداد ارتش آن زمان را برای مقابله در برابر تجاوز خارجی باور داشت. و برای فرماندهان سپاه که در شهرهای مرزی بودند، این تصور وجود داشت که ارتش می‌تواند در برابر تهاجم خارجی مقابله کند و قادر خواهد بود هم مانع تجاوز ارتش عراق به خاک جمهوری اسلامی شود و هم ارتش عراق را منهدم نماید. برای افرادی مانند بنده در دزفول، برادر شمشانی در اهواز، برادر جهان‌آرا در خرمشهر و برادرانی دیگر که در مهران و قصر شیرین و ایلام و باختران بودند در وهله اول این انتظار وجود داشت که ارتش با همین یگان‌هایی که در استانهای غرب کشور دارد می‌تواند در مقابل دشمن بایستد. در طول یک هفته متوجه شدیم، ارتش عراق بسرعت در عمق خاک ما پیشروی کرد و این برادران هم قادر به مقابله با یگان‌های ارتش عراق نبودند، آن باوری که در مورد آن بخش از ارتش که در این استانها مستقر بود، وجود داشت، کمرنگ شد و فرماندهان سپاه با خود می‌گفتند که لشکر ۹۲ زرهی اهواز و لشکر ۸۱ زرهی باختران و تیپ ۸۴ زرهی خرم‌آباد و تیپ ۳۷ زرهی شیراز اگر نتوانند در تقدم یکم مقابله با ارتش عراق بکنند، اما هنوز نسبت به باقیمانده ارتش این امید وجود دارد که لابد وقتی امکانات بسیج شود لشکرهای دیگر ارتش به مرور وارد جنگ می‌گردند و سیستم کشور بسیج می‌شود و کارهای بزرگتری صورت می‌گیرد. لشکرهای ۱۶، ۲۱، ۷۷ و ۸۸ و تیپ‌هایی از قبیل ۵۵ هواپرد و سایر

یگانهای ارتش، از شهرهای دورافتاده ایران تدریجا^۱ به میدان آمدند، و با امید خاصی به اینها نگاه می‌شد و این انتظار وجود داشت که اینها در ظرف دو یا سه هفته دیگر حمله می‌کنند و بخشهایی از خاک ایران که در اشغال دشمن بود را آزاد می‌نمایند. به تجهیزات ارتش نیز امید وجود داشت، وقتی دیده می‌شد که توپ‌ها و تانک‌های ارتش می‌آید، خیلی شغف‌انگیز بود و به همین سبب کمتر به سازمان و تجهیزات سپاه فکر می‌شد که مسلح کردن سپاه به تفنگ و ۱۰۶ و خمپاره و توپ پیگیری شود و سلاح نیمه سنگین و سنگین به سازمان سپاه وارد گردد در واقع، در همان اندازه سلاح سبکی که وجود داشت فکر می‌شد. در اندیشه‌ها این نبود که سپاه به یک ارتش تبدیل شود و در کنار ارتشی‌ها بجنگند، در هر صورت، با انتقال لشکرهای ارتش به منطقه جنگ، ارتش نیز بسیج شد و به فرماندهی بنی‌صدر که بیش از هفت ماه بود که فرمانده کل قوا شده بود، چهار عملیات در چهار منطقه انجام داد و دیده شد که رویداد مهمی صورت نگرفت و موفقیتی حاصل نشد. آذاسازی سرزمین‌های اشغالی در آن چهار عملیات به شکست انجامید.

پس از این چهار ماه و این چهار عملیات، فرماندهان سپاه دریافتند که ارتش کار خود را انجام داده است و نتیجه‌ای حاصل نشد و با شرکت مادر جلسات فرماندهی جنگ روشن می‌شد که ممکن است بنی‌صدر، مثلاً^۲ با یک بحث سیاسی، مذاکره و یا چنین چیزی که بسیار نگران‌کننده بود و بشدت از چنین نیت سازشکارانه و شیطانی فرماندهان سپاه وحشت داشتند، جنگ را تمام کند. با این اوصاف به چهار ماهه دوم جنگ باید گذر نمود.

چهارماهه دوم جنگ

در چهار ماهه دوم جنگ یعنی (بهمن و اسفند سال ۵۹ فروردین و اردیبهشت، سال ۶۰) فرماندهان سپاه حدود ۴۰ روز تا دو ماه را کاملاً^۳ در بحث و تبادل نظر گذراندند و برادرانی شامل برادر رحیم صفوی، شهید باقری، برادر شمشخانی و یکسری از برادرهای دیگر مثل برادر عزیز جعفری و فرماندهان محورهایمان و بنده^۴ که از دی ماه به اهواز رفته بودم به فکر تدبیری جدید و اندیشه‌ای نو بودیم.

* برادر رحیم صفوی مسئول عملیات ستاد جنوب از دهلران تا آبادان بودند - برادر علی شمشخانی فرمانده سپاه خوزستان بود - برادر شهید حسن باقری مسئول اطلاعات ستاد عملیات جنوب بود - برادر عزیز جعفری فرمانده محور سوسنگرد بود - نگارنده (برادر غلامعلی رشید) جانشین برادر صفوی یعنی جانشین ستاد عملیات جنوب بود.

شرایط و ضرورت‌های تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ _____ ۹

ارتش برای انجام عملیات صحبت از حرف‌های جدیدی نمی‌زد و با دیدن طرحی که ارتش با ۲ لشکر زرهمی در ۱۶ دی ماه ۵۹ با آن به سمت جفیر رفت که جفیر را بگیرد و خرمشهر را آزاد کند که موفق نشد. این فکر در برادران سپاه بوجود آمد که ایده جنگ را باید عوض کرد و با توجه به اینکه سپاه تانک، توپ، هواپیما و آن چیزهایی که ارتش داشت را در اختیار ندارد و نمی‌توانست با آنها بجنگد و ارتش نیز مقداری از تجهیزات خود را از دست داده بود، این نظر طرح شد که به خودمان جرأت بدهیم تا شیوه جنگ را عوض کنیم، درست در همین ایام بود که من در راستای جمله‌ای معروف از شهید باقری که در خاطراتش است، می‌اندیشیدم، شهید باقری می‌گوید که «ما باید به خودمان جرأت بدهیم تا شیوه جنگ را عوض کنیم» بنده نیز در دزفول پس از شروع جنگ و پیشرویهای دشمن و ناکامی عملیات مورخه بیست و سوم مهرماه پنجاه و نه به این می‌اندیشیدم که باید شیوه جنگ را تغییر داد و با شناختی که از چندین سال قبل از منطقه غرب رودخانه کرخه داشتم، هاله‌ای از یک نوع جنگ انقلابی را در ذهن می‌پروراندم، در

همین

در همین چهارماه دوم بود که فکر عملیتهای محدود در ذهن فرماندهان سپاه بوجود آمد چون عملیتهای بزرگ‌تر در صورت پیشنهاد توسط آنها، مورد تصویب قرار نمی‌گرفت. زیرا اعتقادی به حرفهای فرماندهان سپاه وجود نداشت یعنی کسی باور نمی‌کرد.

چهارماه دوم بود که فکر عملیتهای محدود در ذهن فرماندهان سپاه بوجود آمد چون عملیتهای بزرگ‌تر در صورت پیشنهاد توسط آنها، مورد تصویب قرار نمی‌گرفت. زیرا اعتقادی به حرفهای فرماندهان سپاه وجود نداشت یعنی کسی باور نمی‌کرد. که از طرح بزرگی سخن گفته شود. آنچه خواسته می‌شد، نه در توان شورای سپاه بود و نه کسی در تهران قادر به بسیج آن نیرویی که در طرحهای فرماندهان سپاه نیاز بود، بپردازد. اصلاً چنین چیزی وجود نداشت. حتی یکی از سؤالات ما تا سال اول جنگ، تا زمانی که برادر رضائی فرمانده سپاه شد این بود که این شورای سپاه آیا وظیفه خود را جنگیدن نمی‌دانند؟ در واقع نیز همین طور بود، برای مثال، در سپاه دزفول، فرمانده سپاه، جنگ را وظیفه خودش نمی‌دانست. همین تفکر در همه جا حاکم بود. ابوشریف بعنوان مسئول عملیات سپاه بود و مسائل جنگی

را پیگیری می‌کرد و آقای منصوری نیز گویا مسئول روابط عمومی سپاه بود. یعنی وقتی ابوشریف می‌آمد و از عملیات و جنگ حرف می‌زد، گمان می‌شد که در سپاه، ایشان مسئول جنگ است و گویا فقط جنگ مال اوست. دیگران وظیفه دیگری دارند فرمانده سپاه و دیگر اعضای شورای عالی سپاه نیز اعتقاد نداشتند که به جنگ بیایند. می‌گفتند مسئول عملیات مسئول جنگ است و مسئولیت دیگران پشتیبانی است همین تفکر مثلاً" در سپاه کوچک دزفول هم حاکم بود. در شوش و دهلران و سایر شهرها هم همین بود.

در تأیید این گفته که طرح‌های بزرگ را نمی‌پذیرفتند؛ بنده دقیقاً" به یاد دارم که به‌مراه فرماندار (آقای کیانی) و شهردار (آقای مقدم) که بعدها فرمانده سپاه شد. قبل از حمله بیست و سوم بود که پیش آقای ظهیرنژاد رفتیم، در جایی در تیب ۲ زرهی یک زیرزمینی خیلی عمیق بود که شاید ۵۰ الی ۶۰ پله به سمت پائین در آن وجود داشت، یکی از زیرزمینی‌های (به زبان محلی دزفولی شوادون) مدرن و خیلی عمیق دزفول بود که تیب ۲ زرهی دزفول درست کرده بودند یعنی می‌شود گفت ۳۰، ۴۰ متری زیرزمین بود و خیلی چیز عالی بود. بنی صدر چند مرتبه آمد و در آنجا مستقر شد. آقای هاشمی هم یک بار در جنگ آمد آنجا و با فرماندهان در سال ۶۵ جلسه تشکیل داد، به‌رحال به آقای ظهیرنژاد گفتم من برای حمله به منطقه کرخه طرحی دارم وی گفت طرح را بگو. گفتم منطقه‌ای را شناسایی کرده‌ام از دشت عباس از شمال منطقه اشغالی و این طرف از جنوب منطقه از محور رقابیه باید حمله کنیم و گفتم حمله کردن از اینجا یعنی از جسرنادری فایده ندارد زیرا که دشمن در اینجا در انتظار حمله ما می‌باشد و ما باید از دشت عباس و رقابیه که عقبه عراقی‌ها در آنجاست حمله کنیم. اگر ارتش بیاید و با یک مقدار توپخانه و تانک آرایش نظامی بگیرد و به دشت عباس و رقابیه حمله کند تمامی عراقی‌ها از بین می‌روند. طرح من قدری خام بود. ولی بعدها بر همین اساس طرح فتح‌المبین را عمل نمودیم. آقای ظهیرنژاد گفت که من این طرح را قبول ندارم. شماها اطلاع ندارید و خبر ندارید. بعد از آن به وی گفتم که ضمناً" این اطلاعاتی را که به شما می‌دهند، درست نیست مثلاً" من پشت این تپه چشمه ۳۰، ۴۰ دستگاه تانک می‌بینم. در این هنگام به فردی بنام سرهنگ حسینی (مسئول عملیات ستاد او بود) ظهیرنژاد به او پرخاش کرد و از این اطلاعات درست او را مواخذه نمود، به‌رحال ما با حالت قهر بیرون آمدیم و پیش بنی صدر رفتیم. بنی صدر در پایگاه چهارم دزفول مستقر بود، به او گفتم طرحی داریم و به آقای ظهیرنژاد نیز گفتم ولی او قبول نمی‌کند. بنی صدر با تلفن به ظهیرنژاد گفت بیا اینجا زیرا اینها طرحی دارند. ظهیرنژاد آمد و طرح‌مان را دوباره توضیح دادیم، خیلی هم جدی،

ظهیرنژاد گفت، آقای دکتر! اگر من زیر بار حرف اینها بخوام بروم، ارتش نباید باشد و تمام تجهیزات از بین می‌رود. اینها اطلاعات کمی دارند. یک حرفهائی می‌زنند ولی امکانات را نمی‌شناسند. زمین را من می‌شناسم، بنی صدر نیز باوی برخورداردی نکرد. این نمونه‌ای بود از این که هیچ سخنی و طرحی را از ما نمی‌پذیرفتند. حتی در یک مورد دیگر پیش برادر شهید کلاهدوز آمدیم و گفتیم که بنا داریم ما برویم حمله چریکی بکنیم. خود من نیز ۵،۴ گروه ۵۰ نفره آماده کردم ۵۰ نفر را در رقابیه گذاشتیم و ۵۰ نفر را در مقابل شوش مستقر کردم و ۵۰ نفر را در شمال دشت عباس گذاشتم و ۵۰ نفری را نیز شمال عین خوش در دالپری قرار دادم و با خوشحالی سازماندهی جدیدی را به شهید کلاهدوز گفتم، شهید کلاهدوز با حالتی خاص که باور او را نسبت به حرکات کلاسیک نشان میداد گفت، اینها به نتیجه نمی‌رسد ایشان گفتند الان اهواز بودم و از سوسنگرد می‌آیم ارتش حمله خودش را بسمت سوسنگرد شروع کرده و خودش را به جزایه می‌رساند. از آن طرف به فکه می‌آید حداکثر جنگ ۳ ماه دیگر تمام می‌شود. با همین فکر، وی بچه‌های سپاه دزفول را جمع کرد و تحلیل کرد که ارتش دارد بسیج می‌شود خود را آماده می‌کند و جنگ حداکثر تا ۳ ماه دیگر تمام می‌شود. (تقریباً این بحث مربوط به ماه دوم جنگ بود) خود من مقداری شناخت داشتم و در ذهنم گفتم شهید کلاهدوز خوش بین است. قصد بنده از طرح این موضوع اینست که بگویم حتی شهید کلاهدوز که آن موقع قائم مقام سپاه بود و دستش به بالاها می‌رسید نیز هم حرف ما را باور نداشت. او هم بیشتر چشم به سمت حرکات کلاسیک ارتش دوخته بود. بهر حال با عملیات محدود و موفقی که برادران سپاه آغاز کردند به خود جرأتی دادند و این در ۴ ماهه دوم بود، یعنی درست ۴۰ روز الی ۲ ماه بعد از حمله هویره است که در ۱۵ دی ماه عملیات انجام شد ولی شکست خورد. برادر داود کریمی به تهران رفت و برادر رحیم به جای ایشان آمد و در ستاد عملیات جنوب مستقر شد و برادر شمخانی و آقارحیم از من خواستند که جانشین برادر رحیم صفوی بشوم و من هم بدین شکل به این جمع اضافه شدم و به یک تیم نظامی تبدیل شدیم که با فرماندهان محورهای نظامی دیگر مانند برادر عزیز جعفری در سوسنگرد، برادر علی هاشمی در کرخه، برادر اسدی در فارس‌سیاب، برادر صفوی و برادر (شهید خرازی) در دارخوین، برادر احمد کاظمی در فیاضیه، برادر اسدی و مرتضی قربانی در محور ایستگاه ۷ آبادان و برادر رئوفی و برادر مرتضی صفار در دزفول و شوش، تصمیم

گرفتیم تا عملیات محدود را آغاز کنیم هر چند حوزه این عملیات کوچک باشد و همین طور نیز عمل شد و چند پیامد مثبت برای فرماندهان در برداشت. نخست این که اعتماد به نفس خاصی را در ما بوجود آورد تا اندازه‌ای که سپاه و مجموعه سازمان سپاه به جنگ جذب شد. پیامد سوم این بود که ارتش و مسئولین را که کاملاً "مأیوس شده بودند به فکر فرو برد و این احساس در ما بوجود آمد که عملیاتهای محدود، فرماندهان ارتش مثل فرماندهان لشکرها را خوشحالشان کرد. و آنها هم کوشیدند تا نقشی داشته باشند اصل را بر آن گذاشتیم تا از آنها کمک بگیریم. لذا به آنها رجوع می شد و گفته می شد که نیاز به آتش پشتیبانی داریم. پس از این، انجام حمله‌ها و عملیاتها، پیشروی‌های حتی کوچک و پس گرفتن سرزمینهای محدود، فرماندهان ارتش را نیز به وجد آورد و دریافتند که این شیوه می تواند کارساز باشد و خوشحالی در چهره آنها نمایان شد با این وضعیت به چهار ماهه سوم گذر کردیم. سپاه و مجموعه سازمان سپاه به جنگ جذب شد.

چهار ماهه سوم

از اردیبهشت ماه سال ۶۰ تا پایان شهریورماه و بعد از آن جرأت طرح ریزی عملیات بزرگ در فرماندهان بوجود آمد، البته این عملیات بزرگ نبود. در حد عملیات ثامن الائمه (ع) که پرداخته ذهن فرماندهان سپاه بود. در همین عملیات ثامن الائمه (ع) و به کمک بچه‌های سپاه آبادان، بنده و حسین خرازی و برادرانی در منطقه شرق کارون و شمال بهمینشیر که با عراقی‌ها درگیر بودند، طرحی تهیه شد به نام طرح حمزه که نیاز به سه هزار نفر نیرو داشت. برادر صیاد که آن زمان بوسیله بنی صدر از ارتش اخراج شده بود به میان ما آمده بود از طرف فرماندهان سپاه این طرح را در تهران مطرح کرد که مخالفتهایی در تهران صورت گرفت و سرانجام این طرح جامه عمل نپوشید. اسناد و مدارک طرح یاد شده هم اکنون در مرکز اسناد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه موجود است.

نتایج سال اول جنگ

از آنچه گفته شد اگر بخواهیم نتیجه گیری کنیم باید بگوییم که سال اول جنگ را باید به نام تولد سپاه در جنگ نامگذاری کنیم و در همین سال تا اندازه‌ای رشد سازمان رزم سپاه در جنگ را شاهد هستیم. زیرا نخست، در چهارماهه اول، فرماندهان به فکر سازمان رزم سپاه نبودند چون خود را مسئول نمی دانستند و نکته دوم اینکه سپاه در حد ۳۰ الی ۴۰ گردان غیر

سازمانی از منطقه مریوان تا منطقه فاو داشت. از منطقه مریوان که حاج احمد متوسلیان مسئولیت داشت تا پاوه که مقداری در اختیار شهید همت بود و در محور قصرشیرین و گیلانغرب که برادر شهید پیچک فرمانده بود و در جنوب نیز اکثراً همین فرمانده لشکرهای فعلی سپاه حضور داشتیم. نکته سوم اینکه در چهار ماهه دوم تفکر موجود در سپاه یکپارچه نبود و در مورد ورود به جنگ باید گفت که مأموریت سپاه و سازمان رزم سپاه منسجم نبود و به اعتقاد من سه نوع تفکر در سپاه وجود داشت:

نخست گروهی بودند که به عملیات نامنظم فقط در کردستان اعتقاد داشتند و شرکت در جنگ را وظیفه سپاه نمی‌دانستند. دسته دوم اعتقاد به شرکت در جنگ داشتند ولی سازمان آن را مناسب برای شرکت در عملیات گسترده نمی‌دانستند و معتقد بودند که سپاه نمی‌تواند به تنهایی بجنگد و اصلاً "معتقد به جنگ در جنوب نبودند می‌گفتند که سپاه باید در غرب متمرکز گردد و در جنوب خیمه‌زدن بیهوده است. دسته سوم گروهی بودند که اعتقاد به شرکت در جنگ داشتند و مدعی بودند که می‌توانند در جنوب هم بجنگند. تصور من این است که این سه تفکر در چهارماهه دوم وجود داشته است. ولی در چهار ماهه سوم به اعتقاد من تفکر سوم پیروز شد. همین تفکری که مدعی بود ما هم می‌توانیم در جنگ شرکت کنیم و نقش اساسی داشته باشیم و هم می‌توانیم سازمان مناسب جنگ را تشکیل دهیم و هم قادر هستیم در جنوب بجنگیم و باید در جنوب متمرکز شویم نه در غرب.

در چهار ماهه سوم موانع هم از بین رفته بود و تفکر سوم نیز غلبه کرد، بنی‌صدر هم کنار گذاشته شده بود و دو تفکر دیگر نیز از میدان خارج شده بود و تفکر سوم بواسطه پیروزی‌های سپاه در عملیاتهای محدود پیروز شد.

طرح‌ریزی عملیاتی در منطقه غرب رودخانه کرخه

آشنایی با زمین غرب کرخه پیش از انقلاب و پیش از جنگ موجب شد ابعاد، گستردگی، جهات جغرافیایی و عوارض آن در ذهن بنده جا بگیرد. حتی هفته اول که این منطقه سقوط کرد گزارشی مبنی بر اهمیت این منطقه تهیه کردم که در آن قید شده بود که این منطقه مثل صحرای سینا می‌ماند که ما در حال از دست دادن آن هستیم نفت فراوان، زمین کشاورزی وسیع در حدود ۳ هزار کیلومتر مربع، از ویژگیهای این زمین است و از نظر جغرافیایی ضلع

شرقی آن رودخانه کرخه است ضلع شمالی آن ارتفاعات سیپتون و دالپری، ضلع غربی که به سمت عراق است. این وضعیت در ذهنم جا گرفته بود. به همین دلیل به راه کارهایش نیز بخوبی واقف بودم. در همه خوزستان نزدیک سه ماه زمان گذشت تا مشخص شد عراقیها تا کجا آمده‌اند یعنی بعد از سه ماه جاهایی بود که دیده می‌شد که عراقی‌ها در آنجا هستند. در جلساتی که روزهای سه شنبه در گلف (پایگاه منتظران شهادت) تشکیل می‌شد کم‌کم معلوم شد نیروهای سپاه نیز در کجا مستقر هستند. نحوه پیشروی عراقی‌ها را با افراد محلی که در ارتباط بودند کنترل و بررسی می‌کردیم و آنها اطلاعاتی می‌آوردند. آرایش دشمن در ذهنم شکل گرفت. و دریافتم که دشمن دو عقبه دارد یکی در رقیبه و دیگری عین خوش، متوجه شدم باید از این جاها حمله کرد. بدون اینکه روی کاغذ بیاورم همینطور در ذهنم بود و به همین دلیل رفتم آن طرح را با ظهیرنژاد مطرح کردم*.

خلاصه وقتی زمین و دشمن را ترکیب و با هم نگاه کردیم، عملاً توانستیم طرح مناسب عملیاتی برای منطقه غرب کرخه پیشنهاد کنیم در واقع وقتی عملیات فتح‌المبین را با عملیات ۲۳ مهر که هر دو در منطقه غرب کرخه انجام شد با هم مقایسه می‌شود درمی‌یابیم که یک بار بنی‌صدر با نیروهای کلاسیک به سراغ همین زمینهارفت و نتوانست اینها را آزاد کند. هنگامی که بنی‌صدر به این منطقه حمله کرد دشمن دو لشکر داشت، بنی‌صدر هم با حداقل دو لشکر حمله کرد. یک لشکر آماده ۱۶ زرهی داشت و دیگری لشکر ۲۱ حمزه که شامل ۴ تیپ بود و تیپ ۸۴ خرم‌آباد و باقیمانده تیپ ۲ زرهی دزفول را نیز در اختیار داشت یعنی چیزی در حدود ۳ لشکر.

اول لشکر ۲۱ راه انداخت و بعد هم قرار بود لشکر ۱۶ بیاید و عبور کند و تا فکه برود. یعنی معادله و توازن خیلی بهتر از یک به یک بود. برتری هوایی ما هم آن وقت خیلی خوب بود یعنی در ۶ ماه اول جنگ واقعاً ما در مقایسه با دشمن وضع هوایی خوبی داشتیم ولی در سال دوم جنگ، و زمان عملیات فتح‌المبین وضعیت بدین شکل نبود نه آن توپ و تانکی که بنی‌صدر در اختیار داشت، داشتیم و نه از نیروی هوایی روزهای اول جنگ برخوردار بودیم و در ضمن هوانیروز هم آسیب دیده بود. به همین دلیل به نیروی پیاده تکیه کردیم. اما این معادله در ۲۳ مهر به گونه دیگری بود، دشمن در زمین آرایش دقیق نداشت، فقط ۲۵ روز از

* بنده از روز اول جنگ نقشه $\frac{1}{50000}$ تمام منطقه غرب کرخه را از دهلران و چنگوله تا چزابه را تهیه کرده و در اطاقم زدم و مرتباً روی نقشه و وضعیت آن کار کردم.

شرایط و ضرورت‌های تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ _____ ۱۵

حمله به ایران گذشته بود. دشمن استحکامات ایجاد نکرده بود حمله به این دشمن خیلی راحت‌تر بود تا دشمنی که یک سال و نیم در منطقه مستقر شده بود. اما بنده که این طرح را ارائه می‌کردم از وضعیت و استعداد خودی اطلاع نداشتم زیرا تمام امکانات در اختیار ارتش بود و ما فقط می‌گفتیم که می‌توان به این نحو حمله کرد. در آن زمان در این منطقه دو لشکر عراقی بنام‌های ۱ مکانیزه و ۱۰ زرهی مستقر بود. پس از حمله ۲۳ مهر خیلی‌ها مایوس شدند می‌گفتند این زمین دیگر از دستمان رفت، چون ارتش تلاش خود را کرده بود و همه در این فکر بودند که باید کسی بیاید و این دشمن را جمع و جور کند به همین سبب ما نتیجه گرفتیم که از عملیات نامنظم آغاز کنیم و به عملیات محدود برسیم که فصلی در جنگ باز شد.

اجرای عملیات نامنظم و محدود

عراقی‌ها در منطقه رفت و آمد داشتند و با نیروی محدودی که مستقر کرده بودیم و با شناسایی‌هایی که انجام می‌گرفت عملیات‌های نامنظم آغاز شد. در یک مورد که بسیار گفتمی است با یک اسیر عراقی که به ما پناهنده شده بود توانستیم ۱۲ کیلومتر داخل مواضع عراقی‌ها شویم و شبانه با حمله به عراقیها تعداد زیادی از آنها را از پای درآوریم و ۲ اسیر گرفتیم و پس از برگشت بود که باشعار (لااله الاالله) (وحده وحده) (انجز وعده) (نصر عبده) با شهید آشناسان که درست در کنار نیروهای ما در شمال دشت عباس مستقر بودند و تعداد زیادی نیرو از یگان ۲۳ نوهه آورده بود که آنها هم از این کارهای چریکی بکنند برخوردار کردیم. شهید آشناسان گفت چکار کردید؟ گفتیم: دیشب رفتیم و این کارها را کردیم و در روحیه او خیلی اثر گذاشت وی گفت بیاید باهم عملیات کنیم و چرا ما را خبر نکردید؟ و گفته شد که دیشب این عملیات صورت گرفت. امید به عملیات موفق در برادران ارتشی ایجاد شده بود. عملیات محدود سپاه تقریباً از ماه ششم جنگ آغاز شد. باید گفت که ۶ ماه اول، به کشمکش‌ها گذشت ولی از ۶ ماهه دوم ما و عراقی‌ها استقرار یافته بودیم. عراقی‌ها هم ایستادند. مثلاً برادر عزیز جعفری با ۲۰۰ و یا ۳۰۰ نفر در سوسنگرد خط داشت و مرتب عراقی‌ها را زیر نظر داشت. برادر جعفری همیشه می‌گفت: می‌شود به اینجا حمله کرد و این راه کار را راحت رفت و زد و برگشت. البته بر ماندن اصرار انداشتیم زیرا اوائل جرأت استقرار پس از عملیات وجود نداشت و باید برمی‌گشتیم اولین حمله، عملیات حضرت مهدی (عج) در

۲۶ اسفند ماه ۵۹ توسط برادران سپاه انجام شد و برادران ارتش هم قبول کردند با توپخانه پشتیبانی کنند، این کار را هم کردند. مثلاً برادران خط سوسنگرد به فرماندهی برادر عزیز جعفری حمله کردند و حدود هفتاد، هشتاد اسیر گرفتند و یک گردان مکانیزه از دشمن را منهدم کردند و دو سه ساعتی ماندند. آنهم صبح زود حمله کردند، چون عراقی‌ها شب بیدار می‌ماندند و صبح تا ساعتهای ۱۰، ۱۱ می‌خوابیدند و برادر جعفری و نیروهای صبح ساعت ۷ حمله کردند و برگشتند و کسی هم نیامد که در منطقه متصرفه مستقر شود و به این ترتیب بود که عملیاتهای محدود کم‌کم شکل گرفت. با شکل گرفتن عملیاتهای محدود بود که ارتش هم از نظر روحی قوت گرفت و در اردیبهشت سال ۶۰ با کمک ارتش، تپه‌های الله‌اکبر را گرفتیم. این عملیات محدود بزرگتری بود که ارتش هم بود. تدریجاً با انجام عملیاتهای محدود، جرأت پیدا کردیم و عملیات ثامن‌الائمه را طرح ریزی کردیم.

طرح ریزی عملیات ثامن‌الائمه

مسئولیت ستاد عملیات جنوب که در گلف مستقر بود از دهلران تا آبادان بود بدین شکل که محور یکم برادر رئوفی در دزفول، محور دوم برادر مرتضی صفار و برادر شهید مجید بقایی در شوش، محور سوم تپه‌های الله‌اکبر، که برادران خراسانی و مشهدی در آنجا مسئول بودند، محور چهارم برادر عزیز جعفری در سوسنگرد، محور پنجم برادران اهوازی و برادر علی هاشمی در کرخه‌کور در محور ششم برادر اسدی در فارس‌سیاب، محور هفتم شهید حسین خرازی در دارخوین، محور هشتم برادر عساکره در ماهشهر، محور نهم برادر احمد کاظمی در فیاضیه، محور دهم خود سپاه آبادان و برادران کیانی و بنادری مسئولیت داشتند، محور یازدهم برادر شهید جهان‌آرا در خرمشهر بود. البته بعداً برادر اسدی و مرتضی قربانی محور ایستگاه ۷ آبادان راعهده‌دار شدند. جلسه‌ای در حضور این برادران و شهید باقری، رحیم صفوی، شمخانی و بنده تشکیل میشد برادر احمدپور به عنوان مسئول تدارکات بود که مسئولیت پشتیبانی را داشت تک تک فرماندهان محورها گزارش جبهه‌شان را می‌دادند و بعد از آن هم یک قسمت از جلسه بحثهای پشتیبانی بود که آقای احمدپور انجام می‌داد. در این جلسات از آخرین رویدادها مطلع می‌شدیم و مشکلاتی که وجود داشت طرح می‌شد از آخرین وضعیت دشمن و نیروهای خودی آگاه میشدیم و مشکلات لجستیکی برطرف می‌شد. در ستاد عملیات جنوب یک مرکز اعزام نیرو هم وجود داشت، در همین ایام و در

شرایط و ضرورت‌های تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ _____ ۱۷

اوج همین عملیات‌های محدود، فرمانده سپاه وقت و شورای سپاه آن زمان خودش را از عملیات‌های جنگی جدا می‌دانست و شهید کلاهدوز خودش را موظف می‌دانست که به ما فقط سر بزند که اخبار و اطلاعاتی به او می‌دادیم و در این شرایط بود که بسیاری از جلسات در جنوب تشکیل می‌شد. در مورد عملیات ثامن الائمه (ع) همانطوریکه در چهار ماهه سوم توضیح دادیم یکبار این طرح را در اردیبهشت ماه ۶۰ تهیه و ارائه کردیم بار دوم بعد از عزل و فرار بنی‌صدر دوباره و بهتر و اساسی‌تر از دفعه قبل این طرح تهیه گردید و برادر رحیم آن طرح را به همراه شهید کلاهدوز در شورای فرماندهان جنگی مطرح کردند که البته این بار آیت‌ا... خامنه‌ای هم حضور داشته و از این طرح دفاع می‌کند و الحمدا... طرح تصویب شد. مقام معظم رهبری نیز دو سه بار دیدم در مصاحبه‌ها و نقل خاطرات دوران جنگ عیناً همین صحنه را توضیح دادند که برادر رحیم این طرح عملیاتی ثامن الائمه (ع) را آورد و در جلسه مطرح کرد و ما تصویب کردیم. در سپاه به سبب گرایش‌های مختلفی که وجود داشت ایجاد سازمان مناسب برای اجرای عملیات دشوار بود. با تفکری که برادر محسن رضائی داشت پس از دو ماه که از فرماندهی ایشان گذشت، این معضل کم‌کم حل شد بنده که در تهران پیش ایشان رفته احساس کردم مثل اینکه همانند سایر اعضای شورای عالی سپاه ایشان نمی‌خواهد به جبهه بیاید ایشان گفت نیازمندیهایت را بگو، بنده گفتم: آقا محسن اگر شما می‌توانید هر دو سه ماه یکبار ۳۰۰۰ یا ۴۰۰۰ آدم بسیج کنید و به ما بدهید، ما می‌توانیم یک عملیات انجام بدهیم و این بعد از عملیات ثامن الائمه بود. آقا محسن در عملیات طریق‌القدس از موقع طرح‌ریزی آن تا پایان عملیات آمد اهواز و سوسنگرد و روزهای عملیات نیز در سنگر فرماندهی در روستای بره‌دیه آمد و مستقر شد ولی دخالت عمده نکرد و کار را به ما سپرد. من مسئول هدایت عملیات طریق‌القدس بودم و شهید باقری جانشین من بود - ولی بعد از عملیات ای همیشه

آمد به منطقه جنگی و تا پایان جنگ مستقر شد. و فرماندهی جنگ را مستقیماً به عهده گرفت.

ایشان (برادر محسن رضائی) پس از استقرار و شناخت تدریجی فرماندهان در جنوب و کشف استعدادها و تواناییهای سپاه در آن منطقه

درست برعکس کسانی که فکر می کردند تشکیلات سپاه در غرب قویتر است و غرب را بیشتر از جنوب تبلیغ می کردند تفکر عملیاتی را در جنوب متمرکز نمودند .

ایشان (برادر محسن رضائی) پس از استقرار و شناخت تدریجی فرماندهان در جنوب و کشف استعدادها و تواناییهای سپاه در آن منطقه درست برعکس کسانی که فکر می کردند تشکیلات سپاه در غرب قویتر است و غرب را بیشتر از جنوب تبلیغ می کردند تفکر عملیاتی را در جنوب متمرکز نمودند زیرا جنوب در اوائل یک حالت خودکفایی داشت، دزفول، بهبهان، شوشتر، خرمشهر این مناطق همه خودکفا بودند و فرماندهان و مسئولین خوزستانی هم همه بچه های قبل از انقلاب بودند و جو شهرهای خوزستان نیز کاملاً مثبت بود. اما مثلاً در غرب، گیلان غرب، کرند، اسلام آباد، مهران، ایلام مثل شهرهای خوزستان به لحاظ نیروی انسانی پاسدار خودکفایی وجود نداشت، مثلاً فرمانده ایلام، با بنده تماس می گرفت و در خواست کمک می کرد .

در دزفول برای تأمین نیرو و احساس نیاز نمی کردیم در غرب، عمدتاً گردان هایی که از تهران اعزام میشدند، استقرار داشتند تازه به آبادان نیز همیشه نیرو می فرستادیم. در دزفول و روستاهای آن همینطور پشت سرهم و به راحتی ۳،۲ هزار نفر می توانستیم بسیج کنیم، سلاح هم همینطور، بدلیل اینکه از ضدانقلاب قبل از جنگ خیلی سلاح به غنیمت گرفته بودیم و خودکفا بودیم البته این خودکفا بودن خوزستان در سلاح انفرادی هم قدری باعث قطع ارتباط با تهران شده بود برادر شمشخانی در آن نامه تاریخی سلاح طلب می کند نه نیروی انسانی و می گوید «سلاح را به دست صالحین» بدهید. این شعار معروف متن نامه آقای شمشخانی است .

رشد و تثبیت سپاه در سال دوم جنگ

سال دوم جنگ را سال رشد و تثبیت سپاه نامگذاری کردیم، همان تفکر قدیمی که در سال ۵۹ شکل گرفت و موفقیت داشت اجرای عملیات محدود و عملیات ثامن الائمه، به ما جرأت داد که یک گام بزرگتر برداریم دقیقاً "یادم هست که با شهید باقری که نشسته بودیم به فکر تشکیل یک تیپ افتادیم به این می اندیشیدیم که بعد از این برای انجام عملیات طریق القدس به نیروی زیادی نیاز داریم و با درست کردن تیپ می توانیم آن نیاز را برطرف کنیم و به آقای احمد کاظمی حکم دادیم که شما بعنوان فرمانده تیپ ۸ نجف اشرف هستید.

شرایط و ضرورت‌های تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ _____ ۱۹

(قبل از طریق القدس و بعد از ثامن الائمه) به برادر مرتضی قربانی حکم دادم و این اعداد را نیز خودمان انتخاب می‌کردیم که بیشتر اعداد ما مایل به اعداد تپهای عراقی بودند تا نزدیک باشند به اعداد تپ‌های خودمان. اعداد ارتش خودمان را دیدیم که بیشتر ۹۲، ۸۱، ۶۴، و اعداد بالاتر از ۳۰ و ۴۰ بود و عراقی‌ها اعداد ۱ تا ۱۲ را انتخاب کرده‌اند ما آمدیم بین اینها را انتخاب کردیم، آن روزها نمی‌دانستیم فلسفه دقیق این اعداد چیست! و حداکثر را تا ۴۱ تعیین کردیم. ولی بعدها اعداد دیگری هم که بیشتر از ۴۱ بود اضافه شد. اول که حکم دادیم از اعداد ۷ و ۸ و ۲۵ و ۱۴ استفاده شد با نام مبارک یکی از ائمه علیهم السلام. این نکته قابل توجه است که طرح ریزی عملیات را با تأکید بر حمله با نیروهای انسانی بنا گذاشتیم و با شناختی که از زمین داشتیم می‌توانستیم بگوئیم اینجا ۲ هزار نفر نیاز است و استعداد محورهایی که بعدها باید عملیات می‌شد را روی کروکی و نقشه مشخص می‌کردیم مثلاً "حساب می‌کردیم ۷ الی ۸ هزار نفر را باید بسج کنیم. زیر تسلط خاصی بر منطقه پیدا کرده بودیم به همین سبب، وقتی پیش برادر محسن رفتیم و شرحی از عملیاتها و تعداد نیروهای فعال دادیم و می‌گفتیم که اگر شما قول بدهید که تا دو ماه دیگر ۵۰۰۰ نفر به ما بدهید (بسجی و سپاهی) ما می‌توانیم بایک عملیات بستان را بگیریم خوشحال شد و گفت همین کار را می‌کنیم من آماده‌ام. نیروها را بسج می‌کنیم و می‌فرستیم. عملیات ثامن الائمه را که انجام دادیم بسج در کشور جان گرفت و حضور گسترده‌اش در فتح‌المبین بود، و همزمان با عملیات طریق‌القدس طرح دیگری در ذهن ما همین‌طور غلیان می‌کرد و عملیات طریق‌القدس شروع شد ما در عملیات طریق‌القدس با ۴ تپ وارد عمل شدیم یعنی ۴ تپ ما ظاهراً "جمعا" ۱۶ گردان را تشکیل می‌داد ولی با تداوم این عملیات تعداد را رساندیم به ۲۶ گردان. پیش از عملیات طریق‌القدس به برادر اسدی گفته شد که یک تپ به اسم امام حسن (ع) درست کند برای شرکت در عملیات فتح‌المبین. ایشان ۴ گردان آماده کرد و در حین عملیات طریق‌القدس به ایشان گفته شد که آن تپ را به منطقه بستان اعزام نماید.

در این عملیات ۲۶ گردان را بکارگیری کردیم و در مقایسه با ثامن الائمه که ۱۲ گردان عمل کرده بود بیش از ۲ برابر نیرو را با دو ماه فاصله زمانی بکار گرفتیم. باید گفت که در عملیات فتح‌المبین یک جهش بلند در رشد داشتیم و از این جهت، قابل مقایسه با طریق‌القدس و ثامن

لائمه نبود. اصلاً در عملیات فتح‌المبین سازمان سپاه کاملاً جهش کرد و از تعداد ۳ یا ۴ تیپ یک باره به ۱۰ تا ۱۲ تیپ رسید از ۲۰ یا ۲۵ گردان به ۱۰۰ گردان افزایش یافت عملیات بیت‌المقدس با فتح‌المبین خیلی تفاوت ندارد.

در عملیات بیت‌المقدس در حدود ۱۲۰ گردان بکار گرفته شد، اما فتح‌المبین در مقایسه با طریق‌القدس و ثامن‌الائمه که ۳-۴ ماه قبل از آن است یکباره شاهد هستیم که ۱۲ گردان ثامن‌الائمه به ۱۰۰ گردان افزایش می‌یابد و در فتح‌المبین یک سری تیپ جدید تشکیل دادیم تیپ حضرت رسول (محمد رسول...) بود که برادر محسن به حاج احمد متوسلین و شهید حاج همت در کردستان، گفت بیائید و تیپ تشکیل دهید. آنها هم اراده قوی داشتند گفتند خیلی خوب به ما نیروی انسانی بدهید تا به کمک بچه‌های تهران تیپ درست کنیم یگان حضرت رسول (ص) درست شد و عملاً ۲ تیپ بود آنقدر رشد کرد که در عملیات فتح‌المبین با ۲ تیپ ارتش ادغام شد (بایک تیپ از لشکر ۲۱ و تیپ ۵۸ ذولفقار) برادر رئوفی فرمانده تیپ ۷ ولی عصر بود ولی با دو تیپ لشکر ۱۲۱ ادغام شد. تیپ‌های جدید دیگری نیز در همین ایام تشکیل شد که عبارت بودند از تیپ ۴۱ تارا... به فرماندهی برادر ادرقاسم سلیمانی، تیپ ۳۳ المهدی به فرماندهی برادر فضل‌ی، تیپ ۱۹ فجر به فرماندهی برادر رودکی، تیپ ۱۷ به فرماندهی شهید حسن درویش و تیپ ۴۶ فجر به فرماندهی برادر عساکره و... به این ترتیب با پیروزی در عملیات فتح‌المبین و سپس فتح خرمشهر، عملاً سازمان سپاه تثبیت شد. فرماندهان ارتش، مسئولین و دشمن همه ما را به عنوان یک سازمان می‌شناختند و باور کردند که این سازمان می‌تواند بجنگد و دارای لشکر و تیپ و گردان، فرمانده و کنترل و ارتباطات است. و همه پذیرفتند که این سیستم چیزی جدای از ارتش است این را همه درک کردند. نتیجه‌گیری که از این بحث می‌توانیم بکنیم این است که سازمان رزم سپاه طی هفت ماه، ده برابر رشد کرد. یعنی هفت ماهی که از عملیات ثامن‌الائمه تا شروع عملیات فتح خرمشهر بود که طی این هفت ماه سازمان سپاه از ۱۰-۱۲ گردان به ۱۰۰ الی ۱۲۰ گردان رسید. کشور از این به بعد، تجهیزات سبک را به طور کامل به سپاه می‌داد یعنی این درک بوجود آمده بود که سپاه یک نیرو و یک سازمان رزم مستقل در کنار ارتش است. برادر رفیق دوست در صدد تجهیز این سازمان برآمد و بخشی از سلاح‌های این سازمان نیز از غنائم بود.

البته تجهیزات سنگین و نیمه سنگین هنوز، به طور کامل به سپاه داده نمی‌شد. مقداری هم برادران ارتشی بر اساس رابطه موجود ما را تأمین می‌کردند.

با یک رویداد جالب در آبادان، اولین تیپ زرهی رابا غنائم بدست آمده تشکیل دادیم به این صورت که تیپ ۶ از لشکر ۳ زرهی عراق در شرق رودخانه کارون بود، نتوانست فرار کند. بچه‌های تیپ امام حسین (ع) رفتند شبانه با جرأت و شهامت پل را تخریب کردند. (پل مارد). به سرعت خودمان را به پل پائینی رساندیم و عراقی‌ها گیر کردند و آمدند که از روی پل عبور کنند. دم دم‌های صبح سوار تانک‌ها شدند و فرمانده عراقی‌ها به تیپ زرهی از لشکر ۳ زرهی گفت بیاید این طرف یعنی غرب کارون و در حال آمدن بودند که گرفتار بچه‌های تیپ امام حسین (ع) شدند و بارانندگان عراقی تانک‌ها را به سمت دارخوین برگرداندند. یعنی ما نزدیک ۶۰، ۷۰ دستگاه تانک به غنیمت گرفتیم. از بس که برادران خوشحال بودند گاه تانک‌ها را دفن می‌کردند و به تصور اینکه کسی نیاید و یا مسئولین آنها را از برادران نگیرند و به ارتش بدهند با دستگاه لودر چال کردند و خاک روی تانکها ریختند بعد هم در آوردند.

شکل‌گیری اندیشه دفاعی سپاه

باید گفت که اندیشه دفاعی سپاه در فتح خرمشهر کاملاً شکل گرفت. در عملیات فتح‌المبین می‌شود گفت که بسیاری از برادران در سطح فرماندهان بالا نمی‌دانستند که در مجموع می‌خواهیم چکار بکنیم. خود حاج احمد متوسلیان نمی‌دانست وسعت منطقه چقدر است؟ ما چگونه طرح ریختیم؟ البته یکی دو نفر هم بودند مانند شهید حاج حبیب‌اللهی در لشکر امام حسین (ع) که ماشاء... درک خوبی از وضعیت داشتند یک شب رفتیم در مقر لشکر ۱۴ در دالپری، آنجا به آقا محسن گفت: آقا محسن تمام این نیروها را بردار، به جای قرارگاه نصر و قرارگاه فجر. نیروی رئوفی و حاج احمد متوسلیان و مرتضی صفار و سایر برادران را همه را جمع کن. یک بخش را ببر، رقابیه و بقیه را بیاور بالای عین خوش این دو جا را بگیریم (عین خوش و تنگه رقابیه)، ۷۰ هزار اسیر گیر ما می‌آید، این جرأت می‌خواست او زمین خودش را می‌شناخت نگاه می‌کرد، می‌گفت: این راه کار است. می‌خواهم بگویم یک برادری مانند ایشان نیز پیدا می‌شد و طرح مانور احاطه‌ای دو طرفه میداد در عمق و عقبه دشمن، ولی به اکثر فرماندهان تیپ‌ها مطالب خود را دیکته می‌کردیم و می‌گفتیم این کار باید انجام گردد و این کار نباید انجام شود.

**اگر برادر محسن پس از فتح بستان نمی آمد و در جبهه مستقر نمی شد،
ما دوباره جرأت نداشتیم سراغ منطقه عملیات فتح المبین و مناطق دیگر
برویم، هنگامی که ایشان آمد به ما جرأت داد.**

اما کسانی نیز آگاه بودند و درک روشنی داشتند از آنچه می کردیم، مانند شهید باقری برادر رحیم برادر محسن، شمخانی و خودبنده و مجموعاً ۵،۶ نفری بودیم که در قرارگاه اصلی نشسته و می فهمیدیم که چه باید بکنیم. ولی در عملیات بیت المقدس این درک بیشتر در بدنه سازمان ماسوخ کرد. درکی که برادر احمد کاظمی داشت نسبت به زمان عملیات فتح المبین، درک بسیار بهتری بود. همینطور درک شهید حسین خرازی و سایر برادران و دیگر فرماندهان، فقط محدوده لشکرشان را نمی دیدند. خود فرمانده قرارگاهها، یک گام بهتر از گذشته کار می کردند و فهم بیشتری از موقعیت پیدا کرده بودند باید گفت که اندیشه دفاعی در فرماندهان سپاه و سازمان سپاه در این زمان شکل گرفت.

در مورد فرماندهی هم وقتی سردار رضائی، بعد از طریق القدس به میدان جنگ آمد مشخص کرد که نمی شود در تهران نشست و فقط دستور صادر نمود. ایشان فهمید که سطح تفکرها تا چه اندازه است من هم بارها این را اعتراف کردم اگر برادر محسن پس از فتح بستان نمی آمد و در جبهه مستقر نمی شد، ما دوباره جرأت نداشتیم سراغ منطقه عملیات فتح المبین و مناطق دیگر برویم، هنگامی که ایشان آمد به ما جرأت داد. وقتی فتح المبین را طرح کرد چند معضل مهم را ایشان حل کرد، مثلاً "وقتی که مرحله اول را عمل کردیم، عراق مقاومت کرد و اوضاع بهم ریخت. حسین خرازی در عین خوش گیر افتاد و داشت محاصره می شد، عراقی ها به منطقه دشت عباس و عین خوش از سمت شرق به غرب حمله کردند، یعنی از درون منطقه اشغالی حمله کردند. اوضاع پیچیده شد و قرارگاه فجر اصلاً" موفق نبود قرارگاه فتح هم برادر رحیم بود که هنوز وارد عمل نشده بود چون دشمن دو شب قبل از آن به منطقه حمله کرده بود. برادر محسن با اینکه به سختی مریض بود، همان شب هنگامی که شهید حسین خرازی گرفتار شد تعدادی از فرماندهان ارتش از بالاترین رده پیشنهاد دادند و تأکید می کردند که برادر حسین را نجات بدهید و پیشنهاد می دادند که تیپ امام حسین (ع) و تی ۸۴ خرم آباد را به عقب بکشیم زیرا اینها آنجا نابود می شوند. برادر محسن در برابر این پیشنهاد کاملاً" مقاومت کرد و گفت برادر رحیم ف ق فتح باید حمله کند راه نجات برادر حسین در عین خوش این است. هنگامی که قرارگاه فتح حمله کرد و وقتی که تنگه رقابیه تصرف شد

فشار دشمن از روی عین خوش فروکش کرد. یعنی فردا صبح نیروهای تحت امر شهید خرازی یک نفس راحت کشیدند زیرا شهید حسین خرازی واقعا "مقاومت می‌کرد و اگر کاری صورت نمی‌گرفت، لشکر امام حسین (ع) تلف می‌شد. اینجا بعضی‌ها می‌گفتند عقب‌نشینی، اما برادر محسن می‌گفت ما عین خوش را با هزار زحمت گرفتیم و هرگز عقب‌نشینی نمی‌کنیم. رقابیه وقتی تصرف شد هنوز عراقی‌ها با پروئی در منطقه سایتها (ارتفاعات ابوصلبی خات) ماندند. در اینجا بود که فکر شهید باقری کمک کرد. وی پیشنهاد داد که به جای حمله از سمت شوش به این رادارها، از سمت شمال و از محور قرارگاه نصر حمله کنیم. و همین طور شد و بسرعت این رادارها سقوط کردند و اوضاع دشمن بهم ریخت. یعنی ظرف ۷۲ ساعت ورق صد درصد به نفع ما برگشت. در این نوع مسائل فکر عمیق برادر محسن در حل مسائل که ما قادر به حل آن نبودیم کاملاً به چشم می‌خورد. وضع سپاه در عملیات بیت‌المقدس بهتر بود. در واقع بخشی از شورای سپاه به کمک ما آمدند دیدند که سپاه نقش عظیمی در جنگ دارد و این پیروزی به برکت تشکیل همین تیپ‌ها و لشکرها بوده است. در عملیات بیت‌المقدس در حقیقت استعداد واقعی تیپ‌های سپاه تماماً به اندازه استعداد لشکر بودند. البته در فتح‌المبین هم بعضی از تیپ‌های ما استعدادشان دو تیپ و گاه سه تیپ بود ولی در بیت‌المقدس اکثراً استعداد لشکری داشتند.

گسترش سپاه و تشکیل سه نیرو

در سال ۶۱، تدریجاً تلاش برای انتقال سپاه به جنگ با آوردن کادرهای سپاه پس از فتح خرمشهر جدی‌تر شد. در سال ۶۱ و پس از فتح خرمشهر بر آوردی انجام گرفت که چه قدر از برادران سپاه در جنگ حضور دارند. ما از این ناراحت بودیم که چرا همه سپاه در جنگ نیست. از پاره و قصر شیرین تا منطقه جنوب آمار گرفته شد. روشن شد که عدد کمی است. آمار سپاه را ۷۵ تا ۸۰ هزار نفر شمارش کرده بودند. اما کادر سپاه در جنگ (غیر از بخش جنگ نامنظم در کردستان) در حدود ۱۳ الی ۱۵ هزار نفر بود. بنده که خیلی متأثر شدم. و به برادر محسن گفتم این چه سپاهی است چرا باید تعداد سپاهیان در جنگ اینقدر کم باشد؟ این گونه شد که به این نتیجه رسیدیم که باید علاوه بر انتقال برادران بیشتر سپاه به جنگ، باید سازمانی مثل ستاد مشترک ارتش ایجاد کنیم، تقریباً تا آخر سال ۶۴ برای همه جا افتاد که

تمامی سپاه باید در جنگ باشد. بنده معتقدم که تا زمان ابلاغ حکم تشکیل سه نیرو به سپاه از سوی امام راحل، در فکر خیلی از اعضای شورای سپاه این بود که مسئولیت جنگیدن با همین واحد طرح و عملیات است که تحت نظر برادر رحیم است و این واحد فقط باید بجنگد. در حالیکه اینطور نبود و بایستی یک قوای زمینی، یک قوای دریائی و قوای هوائی ایجاد کنیم. که به بنده حکمی دادند قبل از والفجر مقدماتی و بعنوان فرمانده قوای زمینی منصوب شدم و شهید باقری جانشین بنده شد که شهادت باقری نیز در همین موقع بود. برادر محسن بین عملیات بیت المقدس و والفجر مقدماتی در سال ۶۲ به نیروی دریائی ارتش و نیروی هوائی ارتش سرکشی کرد و بما می گفت که مانند نیروی زمینی ارتش با اینها عجین شوید و در جلسه ای که با معین فر فرمانده نیروی هوائی ارتش گرفتیم وی امکاناتش را گفت در آن موقع سپاه شخصیتی پیدا کرده بود. در جنگ هم ما را شناخته بودند، شهید اردستانی - شهید بابایی و فرماندهان پایگاههای هوایی دزفول - امیدیه - بوشهر اینها هم ما را شناخته بودند. در جلسه ای که گرفته شد برادر محسن، برادر رحیم، شهید باقری و بنده حضور داشتیم و برادر علایی و حسینی نیز بودند، و این نکته را طرح کردیم که میخواهیم یک نیروی هوائی درست کنیم و برادر محسن می گفت ما بنا داریم، همانطوری که کمک نیروی زمینی ارتش کردیم، به شما هم کمک کنیم. آنها هم خوشحال می شدند. بعد از آن با نیروی دریائی نیز همین جلسه برگزار شد. قصد من از طرح موضوع در واقع همان توسعه سازمان رزم سپاه بعد از بیت المقدس است، تا عملیات خیبر در سال ۶۲ به این نتیجه رسیدیم که باید به کادر و سازمان رزم مان و تجهیزاتمان عمق و توسعه بدهیم. یعنی فقط به رشد عرضی و کمی فکر نکنیم. ما عملیات رمضان را با همان استعداد سازمان سپاه در زمان عملیات فتح خرمشهر آغاز کردیم. احتمالاً آمریکائی ها به عراقی ها کمک کردند و ما با یک تفکر برتر و روبرو شدیم که بالاتر از فکر عراقیها بود. عملیات رمضان که گذشت ما تنفسی کردیم و عملیات محرم و مسلم بن عقیل را انجام دادیم که با ۳۰ تا ۴۰ گردان نیرو صورت گرفت. ولی بعد که والفجر مقدماتی انجام گرفت چون علت ناکامی در عملیات رمضان را درست ریشه یابی نکردیم در والفجر مقدماتی موفق نشدیم. نخست فکر کردیم نیرو کم داشتیم و تحلیلهای دیگری هم صورت گرفت که ضعفهای ما چیست؟ یکی از بحثهای ما این بود که باید سازمان رزم سپاه را توسعه بدهیم. از لشکر بیائیم سپاه درست کنیم. تشکیل سپاه همه مشکل را حل نکرد. وقتی این مسئله درک شد سپاهها را منحل نمودیم و به این نکته رسیدیم که همه موضوع این نیست و در مورد تجهیزات نیز روشن شد که اولاً کسی برای سپاه تجهیزات نخواهد خرید و به

همین دلیل شدیداً قدر تجهیزات را فهمیدیم که معنا و مفهوم توپخانه چیست؟ زرهی و نفر بر چه قدرت و محدودیتهایی دارد؟ از هلی‌کوپترها و نقش آنها در پشتیبانی باید چگونه استفاده کرد؟ سپاه به یک ارتش تبدیل شده بود اما تجهیزات نداشت. اندیشه دفاعی ما هم خیلی کاملتر شده بود ولی باز هم در تجهیزات دچار مشکل بودیم. سال ۶۲، ۶۳، ۶۴ بن بست جنگ را با ابتکار عمل و تدبیر عملیاتی حل کردیم و این در عملیات خیبر بود. قبل از آن به فکر جداسدن از ارتش در عملیات افتادیم. باز هم مسئولین نپذیرفتند این امر عملاً در سال ۶۳ روی داد، یعنی یکی دیگر از مشکلاتی که احساس می‌شد باید برادرانه و محترمانه از خود دور کنیم، همین بخش ارتش بود که به روشنی با بافت سازمانی و فرهنگ سپاه در ابعاد آموزش و روحیه و متفاوت بود و دریافتیم که هیچ اشکالی هم ندارد که سپاه جداگانه عملیات انجام دهد و آنها هم مستقل عملیات داشته باشند و به وحدت و تفاهم و برادری هم لطمه وارد نشود و در زمینه پشتیبانی به همدیگر هم کمک کنیم، زیرا از ادغام تجارب تلخی داشتیم. البته هماهنگی و همکاری و برادری همیشه بین سپاه و ارتش بوده در طول دوران جنگ و الان هم هست و انشاء... در آینده هم خواهد بود. ارتش و سپاه دو بازوی انقلاب هستند و هر دو تحت امر و فرمان فرمانده کل قوا، مقام معظم رهبری هستند. ولی شرایط و ضرورت‌های جنگ ایجاب میکند که در هر زمان شکل خاصی از هماهنگی بین ارتش و سپاه در جبهه حاصل شود. تا زمانی که شرایط جنگ سخت نبود و عملیات‌ها و تاکتیک‌ها ساده بودند، مادر عملیات ادغامی عمل می‌کردیم ولی از سال ۶۲ به بعد که شرایط جنگ سخت شد و شرایط جنگ پیچیده شد و نیاز به عملیات‌ها و تاکتیک‌ها و روش‌های پیچیده و ابتکاری بود، سپاه تمایل داشت که مستقل عمل کند. و از سال ۶۲ به بعد مستقل عمل کرد. من فکر می‌کنم که فرماندهان سپاه برای همیشه تمایل دارند مستقل عملیات انجام دهند بدون اینکه لطمه‌ای به برادری و تفاهم بین ارتش و سپاه وارد شود. برادران ارتش هم مستقل عملیات انجام دهند. بن بست دوم از بن بست اول خیلی پیچیده‌تر بود. به مرزهای بین‌المللی رسیده بودیم و کمی هم حرفها شروع شده بود که برای چه جنگ را باید ادامه داد؟ خرمشهر که پس گرفته شد و به مرزها رسیدید چرا داخل خاک عراق می‌روید؟ و حتی بطور کامل هم موفق نمی‌شوید. بعد از این سه عملیات و نتایج آن، واقعاً بسیاری از افراد حاضر نشدند که تجدید نظر کنند، البته در سپاه کسی این گونه سخن نمی‌گفت و اعتقاد کامل به تداوم جنگ وجود

داشت. چون امام تصمیمش را گرفته بود. در سال ۶۳، فرماندهان دریافتند که باید از ارتش جدا شده و بقول سردار اسدی ادغام شدن مثل سنگی است که به پای خودمان بسته ایم، ولش کنید، رهایش کنیم، چرا با خودمان می کشیدیم ما خودمان مشکل داریم این را هم باید با خودمان بکشیم (دوران قبل از فاو) یعنی انتقال از سال ۶۳ به ۶۴ که حکم تشکیل ۳ نیرو را امام صادر کردند، احساس کردیم از این به بعد قوای زمینی داریم و به فکر یگان هوایی افتاده بودیم فرماندهان برای امام نامه ای فرستادند که ما خلبان و تکنسین داریم که آنها را قبلاً تربیت کرده بودیم و گفته بودیم که ما اگر هواپیما داشته باشیم می توانیم یک یگان هوایی هم داشته باشیم و همین طور در مورد تجهیزات دریایی و نیروی دریایی که حضرت امام بعد از تامل حکم تشکیل سه نیرو را برای فرماندهی سپاه به نام برادر محسن رضایی صادر کردند. وقتی ایشان در زمان تاریخی خودشان بجای یگان نام نیرو را بکار بردند. در اندیشه دفاعی هم این فکر بوجود آمد که یک زمین بکر را از عراق تصرف کنیم و در آنجا بمانیم. چون فرمانده جنگ این را از ما می خواست. فرمان فرماندهان تأثیر داشت. آقای هاشمی به ما می گفت که مثلاً جزایر مجنون و شرق دجله و القرنه را بگیرید و یا فاو را بگیرید جایی را بگیرید تا مشکل جنگ را حل کنیم. ما هم نمی خواستیم که به یک جای شناخته شده مثلاً به شرق بصره حمله کنیم. البته قابل ذکر است که ارتش هم طرح حمله به شرق بصره از محور شلمچه را داشت و می خواست انجام بدهد. به همین دلیل بود که در سال ۶۴ اقدام به عملیات فاو کردیم. در نحوه انجام عملیات و انتخاب زمین هم بین فرماندهان سپاه و ارتش اختلاف نظر ایجاد شده بود پس از عملیات بدر در اسفند سال ۶۳ ارتش اقدام به حمله از طرف شلمچه کرد و ما در فاو عمل کردیم و برادران ارتش توفیقی بدست نیاوردند ولی فاو را ما تصرف کردیم. این اولین حرکت مستقل سپاه بود که عملاً مسئولین پذیرفته بودند و ما از دو سال قبل از این در پی عملیات مستقل بودیم. و حالا نتیجه موفقیت آمیزی برای ما در بر داشت. عملیات فاو را در ۲۱ بهمن ۶۴ انجام دادیم ولی تا ۷ و ۸ و ۱۱ اردیبهشت سال ۶۵ طول کشید تا تثبیت شد. برادر محسن با نگرانی از ادامه حملات بعدی عراقی ها به فاو خدمت امام رسیده بود و هنوز هم به امام می گفت ما نمی توانیم تکان بخوریم و ممکن است اینها به فاو حمله کنند. امام با اطمینان فرموده بودند اینها دیگر در فاو به شما حمله نمی کنند. و بعد از آن پاسخ به استراتژی دفاع متحرک را آغاز کردیم. بعد از پیروزی در فاو عراق ۱۰ عملیات علیه ما انجام داد که با تمام حملات آنها مقابله کردیم و اینجا نکته عجیبی است که سپاه با آن سازمان جوان و نوپای خود در برابر دفاع متحرک به ارتش کمک می کرد. در این

شرایط و ضرورت‌های تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ _____ ۲۷

حادثه اگر کمک به ارتش صورت نمی‌گرفت اوضاع بد میشد. چون عراق به خطوط دفاعی ارتش بیشتر حمله می‌کرد. برادر جمالی که جانشین نیروی زمینی ارتش بود از سپاه کمک می‌خواست و برادر غلامرضا جعفری که فرمانده لشکر ۱۷ در محور شرفانی و دویریج بوده به کمک ارتش شتافت. در خیلی از مواقع دیگر نیز این مسئله صورت گرفت مثلاً سردار فضلی در فکه به کمک ارتش رفت و سرانجام دفاع متحرک نیز به این شکل شکست خورد.

سپاه که در سالهای ۵۸، ۵۹ تازه متولد شده بود و روزی در جنگ اصلاً به حساب نمی‌آمد در سال ۶۵ و پس از ۵ سال نه تنها خود به طور جداگانه با ارتش منظم عراق می‌جنگید و توانست فاو، مهران و حلبچه را به طور مستقل تصرف کند و نیز توانست که در عملیات کربلای ۵ ارتش عراق را زمین‌گیر نماید.

پس از آن سه حمله دیگر نیز توسط سپاه صورت گرفت. با عملیات کربلای ۱ مهران را پس گرفتیم و با عملیات کربلای ۲ حاج عمران تثبیت شد و با عملیات کربلای ۳ اسکله الامیه تصرف شد. باید گفت که در سال ۶۵ سپاه خیلی قدرت نشان داد. سال ۶۵ این ویژگی را داشت که بیشترین درگیری در این سال صورت گرفت و از این جهت هیچ سال دیگر با آن، قابل مقایسه نبود در واقع، از بهمن ۶۴ که عملیات را آغاز کردیم تا فتح مهران (که در شهریور سال ۶۵ انجام شد) یعنی ۶ ماه ۷ ماه بصورت مداوم با دشمن گلاویز بودیم و تازه بعد از آن هم عملیات کربلای ۴ و ۵ انجام شد. و هیچگاه از نفس نیافتادیم سپاه به صورت مستقل می‌جنگید و به ارتش هم کمک می‌کرد.

سپاه که در سالهای ۵۸، ۵۹ تازه متولد شده بود و روزی در جنگ اصلاً به حساب نمی‌آمد در سال ۶۵ و پس از ۵ سال نه تنها خود به طور جداگانه با ارتش منظم عراق می‌جنگید و توانست فاو، مهران و حلبچه را به طور مستقل تصرف کند و نیز توانست که در عملیات کربلای ۵ ارتش عراق را زمین‌گیر نماید، بلکه به ارتش خودمان که دارای سابقه چند دهه بود نیز در برابر حملات عراق کمک می‌کرد. سپاه با سازمان رزم کامل هم می‌جنگید. کادر، نیروی سرباز و بسیجی خوبی وجود داشت که اگر آمار سازمان سپاه در رزم در کربلای ۵ گرفته شود

واقعاً سپاهی عظیم است. می‌بینیم که ۴۰ هزار نفر حداقل سپاهی موج می‌زند در سازمان رزم و ۱۲۰ هزار نیروی بسیجی و ۶۵ هزار سرباز یعنی یک نیروی زمینی ۲۲۰۰۰۰ نفری آنهم فقط در منطقه جنگی، غیر از پرسنلی که در سپاه در عقبه پشتیبان جنگ بودند و و با یک اندیشه دفاعی عالی و روحیه‌ای خستگی ناپذیر و مسلط در جبهه‌های جنگ موج ایجاد می‌کردیم و می‌جنگیدیم.

**و فضل خدا و ایمان الهی فرماندهان سپاه و عنایت و حمایت حضرت امام
راحل و قدرت تصمیم‌گیری و عمق بی‌نظیر فکری سردار رضایی بود که سپاه
به این شکل ظهور کرد و رشد نمود و گسترش یافت.**

جالب است که در اینجا به کسانی که کتاب نوشته‌اند و ادعا کرده‌اند گردانهای سپاه ۳۰۰ نفره است و تیپ‌های آنها ۹۰۰ نفر و لشکرهای آنها ۲۷۰۰ نفر باید پاسخ داده شود، در حالیکه همین برادران به لحاظ اصول نظامی به خوبی می‌دانند که اگر یک نفر بخواهد در صحنه جنگ و نبرد بجنگد ۷ تا ۹ نفر باید او را پشتیبانی کند، سپاه در عملیات کربلای ۵، ۲۵۰ الی ۲۶۰ گردان نیرو داشت، حالا این عدد ۲۲۰۰۰۰ نفر را که بر ۲۵۰ و یا ۲۶۰ گردان تقسیم کنیم، هر گردان حدود ۸۵۰ نفر می‌شود که با آنچه برادران در کتاب خود ادعا می‌کنند فاصله چشمگیری دارد، مثلاً "لشکر ۲۵ کربلا، ۱۷۰۰۰ نفر نیروی انسانی داشت.

بنابراین سپاه در طول ۵ یا ۶ سال در سخت‌ترین شرایط بحرانی در حالیکه در تأمین امنیت در داخل کشور نیز نقش اصلی و محوری داشت، پس از عزل بنی‌صدر در خرداد سال ۱۳۶۰ از نظر سازمانی اوج گرفت و ظرف کمتر از ۵ سال بعنوان یک ارتش کامل با آرایش دفاعی عالی و فرماندهان با تجربه و با یک بینش عالی دفاعی بدون فراگیری آموزش‌های کلیشه‌ای، در سال‌های ۶۴، ۶۵ آنچنان ظهور کرد و رشد و توسعه و گسترش پیدا نمود که با ارتش کلاسیک و منظم عراق به تنهایی درگیر شد و بر او پیروز گردید. فاو و کربلای ۵ را تصرف کرد و به عبارت دیگر ارتش عراق را ضربه فنی نمود این موضوعی بود که اصلاً در ذهن بنیانگذاران اولیه سپاه نبود و فضل خدا و ایمان الهی فرماندهان سپاه و عنایت و حمایت حضرت امام راحل و قدرت تصمیم‌گیری و عمق بی‌نظیر فکری سردار رضایی بود که سپاه به این شکل ظهور کرد و رشد نمود و گسترش یافت.